

بسم الله الرحمن الرحيم

امر پنجم از مقدمات قطع: وجوب موافقت التزامیه

امر پنجم که مرحوم آخوند در بحث مقدمات قطع عنوان می کنند، این است که آیا موافقت التزامیه واجب است یا خیر؟ در این معنا تردیدی نیست که در عبادیات یا در توصلیات، در واجباتی که داریم، موافقت عملی لازم و واجب است؛ لکن علاوه بر موافقت عملیه، آیا موافقت التزامی (یعنی التزام قلبی به تکلیف) نیز لازم است؟ مرحوم شیخ انصاری این بحث را ضمن مباحث علم اجمالی عنوان کرده اند؛ در موردی که کسی علم اجمالی دارد به وجوب یا حرمت، مثلاً شک می کند که آیا دفن کافر واجب است یا حرام؟ این را عنوان می کنند که اگر التزام به اباحه پیدا کند، نه به وجوب و نه به حرمت التزام پیدا کند، آیا این جائز است یا نه در مورد مسأله موافقت التزامیه باید در چند جهت بحث کرد؛ **اولین بحث** در مقام ثبوت است.

بحث دوم در مقام اثبات است. و **بحث سوم** به ثمره این امر مربوط می شود.

بحث ثبوتی موافقت التزامیه

اما در مقام ثبوت، ما باید اصل معنای موافقت التزامیه را نیز روشن کنیم که مراد از موافقت التزامیه چیست؟ مرحوم آخوند در **کفایه** و مرحوم شیخ در **رسائل** و همچنین دیگران در مقام ثبوت، اصلاً بحثی را عنوان نکرده اند و بلکه بحث را در مقام اثبات برده اند که آیا برای وجوب موافقت التزامیه دلیلی وجود دارد یا نه؟ اما برخی از اعظم اصولیین مثل مرحوم امام، بحث را به مقام ثبوت برده و معتقد شده اند به این که وجوب موافقت التزامیه ثبوتاً امکان ندارد. اصلاً نمی توان گفت ثبوتاً تکلیفی به نام موافقت التزامیه داریم.

معنای موافقت التزامیه

مرحوم آقای خوئی در صفحه 51 از کتاب **مصباح الاصول** فرموده اند: دو مطلب نباید با موافقت التزامیه مورد بحث ما مخلوط شود؛ مطلب اول این است که تصدیق النبی بما جاء به واجب است؛ آنچه را که پیامبر برای ما از طرف خداوند آورده اند، در الزامیات و غیر آن حتی در مباحات، تصدیق آن واجب است؛ یعنی باید قلباً ملتزم شویم به آنچه که پیامبر آورده است و همچنین به صحت آن؛ بلکه بالاتر، در اخباری که از طرف پیامبر به ما رسیده است، حتی در امور تکوینی (خصوصیات آسمان و زمین و آنچه که بین آنهاست)، اگر یقین پیدا کنیم که این کلام، کلام پیامبر است، تصدیق در این امور لازم است. چنین نیست که گفته

شود فقط در امور شرعیه و احکام تصدیق پیامبر لازم است. این مطلب، یک مطلب مسلم است؛ اما این لزوم تصدیق نبی به عنوان یک امری از مسائل اصول دین مطرح است و ارتباطی به فروع ندارد؛ یعنی تصدیق پیامبر اگر به گونه‌ای باشد که خلاف آن موجب نفی نبوت شود، منجر به این می‌شود که انسان در نبوت تردید کند و یا آن را انکار کند؛ پس، این معنا که تصدیق ما جاء به النبی مربوط به اصول دین است؛ اما بحث موافقت التزامیه که عنوان می‌کنیم، مربوط به فروع دین است و نه اصول دین.

می‌خواهیم ببینیم به عنوان یک حکم فرعی شرعی (کسی که می‌خواهد نماز بخواند، یا کسی که می‌خواهد دفن الکافر انجام بدهد) آیا باید مکلف تسلیم قلبی هم داشته باشد یا نه؟ مطلب دوم نیز این است که در واجبات تعبدیه، اطاعت به این است که انسان قلباً عمل را قربۀ الی الله انجام دهد؛ اگر نماز قلباً قربۀ الی الله انجام داده شود، صحیح است. پس، در تمام واجبات تعبدیه، موافقت و التزام قلبی را داریم؛ چون واجب تعبدی نیست که انسان در قلبش به آن التزام نداشته باشد؛ زیرا، قوام واجب تعبدی به این است که انسان قلباً و نه فقط لفظاً عمل را قربۀ الی الله انجام بدهد. لذا، نتیجه می‌گیرند در هر واجب تعبدی، التزام قلبی وجود دارد. لکن می‌فرمایند: این بیان اختصاص به واجبات تعبدیه دارد، و حال آن که بحث ما شامل واجبات توصیلیه نیز می‌شود؛ اگر کسی قائل باشد به این که موافقت التزامیه واجب است، می‌گوید حتی در دفن که یک واجب توصیلی است، علاوه بر التزام عملی، یک التزام قلبی نیز لازم است.

لذا، ایشان بیان کرده‌اند: این دو مورد ارتباطی به بحث موافقت التزامیه ندارد. ایشان می‌فرمایند: مراد هیچ کدام از دو مورد بالا نیست؛ بل المراد الالتزام القلبی بالوجوب مراد التزام قلبی به وجوب است؛ یعنی در قلبش نیز معتقد به وجوب باشد المعبر عنه بعقد القلب که از آن تعبیر می‌شود به عقد القلب فیکون کل واجب علی تقدیر وجوب الموافقة الالتزامیه منحلّاً إلی واجبین اگر گفتیم موافقت التزامیه واجب است، هر واجبی منحل به دو واجب می‌شود؛ یک: العمل الخارجی الصادر من الجوارح عمل خارجی که صادر از جوارح ظاهری است والعمل القلبی الصادر من الجنوانح و دوم عمل قلبی که از باطن و قلب انسان صادر می‌شود. این بیان مرحوم آقای خوئی.

اشکال بر مرحوم آقای خوئی

از مجموع بیان ایشان استفاده می‌شود که ما یک واجب تعبدی که در آن موافقت التزامیه نباشد، نداریم؛ برای این که قوام واجب تعبدی به قصد قربت است؛ قصد قربت نیز یک امر قلبی است. ولی ظاهر این است که وقتی کلمات بزرگان را در این بحث موافقت التزامیه می‌بینیم، متوجه می‌شویم که مسأله مقداری فراتر از قصد قربت و واجب تعبدی مطرح است؛ یعنی می‌گویند واجب تعبدی نیز بر دو نوع است: یک واجب تعبدی که در آن موافقت التزامیه هست؛ و دیگری، واجب تعبدی است که در آن موافقت التزامیه نیست. موافقت التزامیه، یعنی التزام القلب بالوجوب که عبارت است از تسلیم قلب واقعاً و باطناً به وجوب. در این بحث، اگر از به مسأله از دید مقارنه و مقایسه با موافقت عملیه نگاه شود، خود موافقت التزامیه روشن‌تر می‌شود؛ می‌گوئیم آیا همانطور که عملاً با حکم موافقت می‌کند، قلباً نیز باید تسلیم به وجوب باشد و نسبت به وجوب التزام داشته باشد؛ یا این که ممکن است بگوید من قلباً ملتزم نیستم، اما چون شارع گفته است که این کار را انجام بده، آن را انجام می‌دهم. در واجبات توصیلیه نیز همین‌طور است؛ پس، این اشکال بر فرمایش مرحوم آقای خوئی وارد است.

دفاع از مرحوم آقای خوئی

بعضی از شاگردان ایشان، هنگامی که خواسته‌اند وارد بحث موافقت التزامیه شوند، گفته‌اند: بحث موافقت التزامیه در جایی است که اولاً عدم التزام قلبی موجب فقد شرط معتبر در انجام عمل نشود؛ اگر در موردی عدم التزام قلبی موجب فقدان یکی از شرائط یا اجزای عمل شود، مثل این که عدم التزام موجب فقدان قصد قربت شود، آن عمل صحیح نیست؛ و ثانیاً عدم التزام موجب تکذیب نبی یا احد الائمه نباشد. که در این دو صورت، التزام قلبی لازم است. و این حرف، عین مطلبی است که از کتاب مصباح الاصول گرفته‌اند و از همانجا نیز نقل کرده‌اند.

سخن مرحوم امام خمینی

مرحوم امام خمینی بحث مفصلی را در صفحه 141 از جلد اول کتاب **أنوار الهدایة** در این رابطه بیان می‌کنند. ما کلام ایشان را نقل می‌کنیم که نکات بسیار خوبی در آن وجود دارد تا بعد ببینیم مقصود بزرگان از لزوم موافقت التزامیه (التزام یا موافقت قلبی) چیست؟ مرحوم امام ابتدا سه مقدمه ذکر می‌کنند؛ در مقدمه اول، فرموده‌اند که اصول اعتقادی بر چهار قسم است و فروع شرعی نیز بر پنج قسم است. (البته ایشان تعبیر به چهار و پنج نکرده‌اند، ولی وقتی احصاء کنیم، اینطور می‌شود).

(1) اولین قسم از اصول اعتقادی آنهایی است که **ثابتة بالبرهان القطعی** به‌طوری که اگر در ادله نقلیه چیزی بر خلاف آن باشد، ما با برهان عقلی آن دلیل نقلی را باید توجیه کنیم. علم به خداوند تبارک و تعالی، علم به مبدأ، صفات خداوند، معاد و حتی معاد جسمانی، نبوت عامه از این دسته است. ایشان اشاره می‌کنند و می‌فرمایند بعضی از محدثین که گفته‌اند توحید را فقط از راه دلیل نقلی می‌توانیم اثبات کنیم، حرف باطلی است و لا ینبغي أن یصغی إلیه و لا یستأهل جواباً و ردّاً این حرف قابل شنیدن نیست و اصلاً اهلیت جواب دادن و رد کردن را ندارد. توحید مثل اصل ذات مبدأ باید با برهان عقلی قطعی ثابت شود.

(2) قسم دوم اصول اعتقادی‌ای است که **ثابتة بضرورة الدین أو المذهب** مثل احوال معاد، خصوصیات بهشت و جهنم، خلود در عذاب و خلود در بهشت از راه ضروری دین یا مذهب است.

(3) قسم سوم اصولی است که **ثابتة بالنص الکتاب أو التواتر** بعضی از اصول اعتقادات با نص قرآن و یا با تواتر ثابت است.

(4) قسم چهارم نیز اصولی است که در آنها یک روایت و یا روایاتی است که بر دو نوع است: **قد یحصل منها العلم أو الاطمینان أو لا یحصل**؛ آن که مفید علم و اطمینان است، بدرد می‌خورد و اخذ می‌کنیم و آن که مفید اطمینان نیست را کنار می‌گذاریم.

در فروع شرعی نیز که پنج قسم است، فرموده‌اند: **(1)** بعضی از آنها از راه ضرورت دین است مثل وجوب صلاة و صوم و زکات و...؛ **(2)** آنهایی که **ثابتة بضرورة المذهب**، وجوب حب اهل بیت (ع) از این قسم است؛ **(3)** فروعی که با خبر متواتر یا نص و یا اجماع ثابت می‌شود. **(4)** فروعی که با ادله اجتهادی یا فقهاتی ثابت است. **(5)** فروعی که با عقل ثابت می‌شود.

در مقدمه دوم، فرموده‌اند: اوصاف و احوالی که در قلب وجود دارد، از خضوع و خشوع و خوف و رجاء و رضا و سخط و...، اموری هستند که خود به خود به تبع مبادی‌شان حاصل می‌شود؛ مبادی آنها نیز محتاج به علل است؛ اگر علل بیاید آن مبادی نیز می‌آید و با حصول مبادی، امور قلبیه بدون اراده و اختیار حاصل خواهد شد. مثال می‌زنند به این که زمانی که انسان علم به مبدأ دارد، علم به عظمت حق تعالی دارد، علم به قهاریت حق تعالی دارد، موجب خضوع و خشوع است؛ علم به رحمت و اسعه خدا موجب این می‌شود که انسان رجاء و وثوق بیشتری به خداوند داشته باشد. و فرموده‌اند: **و کَلِّمًا تَمَّتْ الْمَبَادِی وَ کَمَلَتْ تَمَّتْ وَ کَمَلَتْ الْحَالَاتُ الْقَلْبِیَّةُ** هر مقداری که مبادی کامل‌تر و تام‌تر باشد، حالات قلبیه انسان کامل‌تر است **درجات الثمرات تابعة**

لدرجات المبادي این ثمرات - خوف و خضوع و خشوع و... - تابع آن مبادي است که در نفس انسان ایجاد شده است و آن مبادي نیز معلول یک عللي است. بنابراین، حالات قلبیه از امور غیر اختیاری هستند که معلول یک مبادي هستند که آن مبادي نیز معلول یک عللي هستند؛ لذا، خود اراده مستقیماً به این امور تعلق پیدا نمی‌کند. نمی‌شود که اراده کند الآن از خدا بترسد، نمی‌شود.

بحث اخلاقي: تعبد قوی نتیجه معرفت قوی

من در اینجا این نکته را می‌خواهم استفاده کنم که طبق بیان امام(ره)، انسان هر چه درجه علم و معرفتش قوی‌تر باشد، تعبدی‌اتش قوی‌تر می‌شود؛ و هر چه درجه علم او ضعیف‌تر باشد، تعبدی‌اتش ضعیف‌تر است؛ بر اساس همین برهانی که امام فرمودند. کسانی که از نظر علمی قوی نیستند، از نظر معرفتی قوی نیستند، چرا می‌گویند یک عبادت عالم افضل از هفتاد سال عبادت عابد است؛ برای این است که عبادت عالم بر اساس یک مبادي است؛ مقدماتش را تحصیل کرده است و هر چه مقدمات قوی‌تر باشد، عبادت قوی‌تر است. یک بنائی را که انسان ایجاد و احداث می‌کند، هر چه محکم‌تر باشد، استفاده و بهره‌برداری از آن طولانی‌تر است؛ اما عابدی که هفتاد سال بدون مبادي عبادت کرده باشد، ممکن است با یک چشم برهم زدن تمام آن ثمرات عبادتش از بین برود.

این کاشف از این است که ما اگر بخواهیم حالات قلبیه خودمان را ملاحظه کنیم به عنوان مثال غفلت یکی از حالات قلبیه است، چرا انسان وقتی مواجه با گناه می‌شود، غفلت می‌کند؛ برای این است که مبادي را درست نکرده است؛ برای این که آن مبادي که خداوند باید در قلب او حضور کامل داشته باشد، قوی و محکم نبوده است. و یا نماز شب که می‌توان گفت دارای مراتب زیادی است؛ مراتب یک عبادت همه معلول آن حالات روحی است که انسان برای خودش تحصیل می‌کند. انسان اگر در نفسش ناراضی و غیرشکور باشد، در نفسش بین خودش و خدا شکوه‌گر باشد، همین مقدار یک اثرات مختلفی دارد و معلول حالات قلبیه است که درست و کامل نشده است. اگر مبادي خراب باشد، هرچند که اول نماز بگوید من نمازم را می‌خواهم با حضور کامل قلب بخوانم، نمی‌شود؛ باید مبادي را درست کنیم؛ آن اموری که قلب و نفس انسان را شکل می‌دهد و باعث نورانیت آن می‌شود را آماده و در خودمان ایجاد کنیم و بالعکس اموری که تاریکی ایجاد می‌کند، از خود بیرون کنیم. مقدمه سوم را ملاحظه کنید، برای فردا إنشاءالله.